

## باسمه تعالی

رابطه دین با سیاست، کدام یک از روابط اربعه منطقیه می باشد؟

علی کشوری بهار<sup>1</sup>

### چکیده

با توجه به آیات قرآن کریم و روایات و سیره اهل بیت - علیهم السلام - و سیره علماء که حاکی از سنت می باشد، معنای سیاست در اصطلاح دین عبارت است از: عهده دار شدن امری و اقدام به آنچه که مصلحت مردم و جامعه مقتضی آن می باشد. لازم به ذکر است که بیان شود آنچه که بر علیه طاغوت می باشد، به مصلحت مردم و جامعه می باشد.

مانند رئیس جمهوری که عهده دار امور اجرایی کشور می شود و آنچه را که مصلحت مردم و جامعه مقتضی آن می باشد انجام می دهد و ...

در خصوص رابطه دین با سیاست، چهار نظر می توان بیان کرد:

1. تساوی؛ 2. عموم و خصوص مطلق؛ 3. عموم و خصوص من وجه؛ 4. تباین.

از این چهار نظر، با توجه به آیات و روایات فراوان و سیره سیاسی علماء که حاکی از سنت می باشد، نظر دوم صحیح می باشد. یعنی تمام مسائل سیاسی، دینی می باشد اما تمام مسائل دینی سیاسی نمی باشد؛ مانند مسائل فردی دین.

### واژگان کلیدی

سیاست، روابط اربعه منطقیه، سیره، جدایی دین از سیاست

<sup>1</sup> طلبه پایه پنج مدرسه علمیه امام محمدباقر علیه السلام.

قال رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله - :

أول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفويض الأمر إليه .

مسأله سیاست و رابطه آن با دین، از مسائلی است که بعد از شهادت جانشوز رسول خاتم - صلی الله علیه و آله - مطرح بود، گرچه ممکن است بعد از شهادت بلافاصله به زبان جاری نشده باشد اما در عمل پیاده شد و حکومت و سیاست از امامت جدا شد و بعدها بنی امیه و بنی عباس، افرادی را برای پاسخگویی در کنار خود تعیین می کردند که به مسائل دینی پاسخگو باشند که به علمای دربار معروف شدند . و این تفکر جدایی دین از سیاست در طول تاریخ ادامه پیدا کرد، در بُرهه ای پر رنگ می شد و در بُرهه ای کم رنگ، و تا عصر حاضر که من و شما در آن هستیم ادامه پیدا کرد .

بنده چندین سال است که این مسأله در ذهنم بود که رابطه دین با سیاست چیست و پاسخ هایی در ذهنم می آمد و مطالبی را از قرآن و حدیث می دیدم ، اما به پاسخ قاطعی نرسیدم، لذا بر آن شدم که مقاله ای در این رابطه به رشته تحریر در آورم و بحمدالله موفق به نگارش این مقاله شدم . انشاءالله که این مقاله برای دیگران هم مثمر ثمر باشد .<sup>۲</sup>

---

<sup>2</sup> از همه دوستان تقاضا می کنم اگر اشکالی به ساختار یا محتوای مقاله داشتند به بنده اطلاع دهند تا در صورت وارد بودن اشکال، آن را رفع کنیم .

## بررسی معنایی کلمه سیاست

معنای لغوی سیاست:

فی الحديث: كان بنو إسرائيل يَسُوسُهُمْ أنبياءُهُمْ.

أى تتولى أمورهم كما يفعل الأمراء و الولاء بالرعيّة.

\*و السِّيَاسَةُ: القيامُ على الشىء بما يُصلِحُه. و السِّيَاسَةُ: فعل السائس. يقال: هو يَسُوسُ الدوابَّ إذا قام عليها و

راضها، و الوالى يَسُوسُ رَعِيَّتَه.<sup>3</sup>

\* (سأس) زَيْدٌ الأَمْرَ (يَسُوسُهُ) (سِيَّاسَةً) دَبَّرَهُ و قَامَ بِأَمْرِهِ.<sup>4</sup>

\*فِي الخَبَرِ " كانَ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمْ أنبياءُهُمْ".

أى تتولى أمرهم كالأمراء و الولاء، بالرعيّة من السِّيَاسَةِ و هو القيام على الشىء بما يصلحه.<sup>5</sup>

\*فيه «كانت بنو إسرائيل تَسُوسُهُمْ أنبياءُهُمْ»

أى تتولى أمورهم كما تفعل الأمراء و الولاء بالرعيّة. و السِّيَاسَةُ: القيام على الشىء بما يصلحه.<sup>6</sup>

<sup>3</sup> لسان العرب، ج6، ص 107 .

<sup>4</sup> المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، ج1، ص 295 .

<sup>5</sup> مجمع البحرين، ج4، ص 78 .

<sup>6</sup> النهاية فى غريب الحديث و الأثر، ج1، ص 48 .

\*و السِّيَاسَةُ: الْقِيَامُ عَلَى الشَّيْءِ بِمَا يُصْلِحُهُ.<sup>7</sup>

\*السَّائِسُ - ج سَائِسَةٌ و سُوَّاسٌ [سوس]: آنکه کاری را به خوبی اقدام کند و عهده‌دار باشد.

السِّيَاسَةُ - [سوس]: مص، ارشاد مردم به راه راست که هدایت کننده باشد، فن حکومت و اداره‌ی امور داخلی و

خارجی کشور که به آن (السِّيَاسَةُ الدَّاخِلِيَّةُ و السِّيَاسَةُ الْخَارِجِيَّةُ) گویند، - المَدَنِيَّةُ: امور معاش و تغذیه‌ی مردم

وسيله‌ی دولت بر اساس عدالت و برابری، - الاقْتِصَادِيَّةُ: فن تدبیر امور مالی و دارائی کشور و اداره کردن آن.<sup>8</sup>

از آنچه که لغت نامه‌ها بیان کردند فهمیده می‌شود که سیاست به معنی "عهده‌دار کاری شدن و اقدام کردن

به آنچه که مصلحت آن می‌باشد" به کار رفته است.

بررسی معنای لغوی سیاست با توجه به روایات:

وَ فِي بَعْضِ الْأَحَادِيثِ الْقُدْسِيَّةِ: أَيَّمَا عَبْدٍ أَطَّلَعْتُ عَلَى قَلْبِهِ فَرَأَيْتُ الْغَالِبَ عَلَيْهِ التَّمَسُّكَ بِذِكْرِي تَوَلَّيْتُ سِيَاسَتَهُ وَ

كُنْتُ جَلِيسَهُ وَ مُحَادِثَهُ وَ أَنِيسَهُ.<sup>9</sup>

یعنی: «هر گاه در قلب بنده‌ای بیابم که غالباً به یاد من است، تدبیر کارهایش را بر عهده می‌گیرم، و همنشینش

می‌شوم و با او گفتگو می‌کنم و انیسه می‌شوم».

سُوَّوْا إِيمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ.

سیاست کنید ایمان خود را بصدقه دادن. مراد این است که: صدقه باعث کمال ایمان می‌شود.<sup>10</sup>

<sup>7</sup> تاج العروس من جواهر القاموس، ج 8، ص 321.

<sup>8</sup> فرهنگ ابجدی، ص 50

<sup>9</sup> بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج 90؛ ص 162

<sup>10</sup> شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم؛ ج 4؛ ص 135

سُوَسُوا انْفَسِكُمْ بِالْوَرَعِ وَ دَاوُوا مَرَضَكُمْ بِالصَّدَقَةِ.

سیاست کنید نفسهای خود را بپرهیزگاری، و دوا کنید بیمارهای خود را بتصدق. مراد به «سیاست کردن نفسها

به پرهیزگاری» تربیت کردن و کامل گردانیدن آنهاست به آن.<sup>۱۱</sup>

سِيَاسَةُ النَّفْسِ أَفْضَلُ سِيَاسَةٍ، وَ رِئَاسَةُ الْعِلْمِ أَشْرَفُ رِئَاسَةٍ.

سیاست نفس افزونتر سیاستی است، و ریاست علم بلندتر ریاستی است.<sup>۱۲</sup>

حُسْنُ السِّيَاسَةِ قَوَامُ الرِّعِيَّةِ<sup>۱۳</sup>.

حُسْنُ السِّيَاسَةِ يَسْتَدِيمُ الرِّيَاسَةَ<sup>۱۴</sup>.

مَنْ حَسَنَتْ سِيَّاسَتُهُ دَامَتْ رِيَاسَتُهُ<sup>۱۵</sup>

مِلَاكُ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ<sup>۱۶</sup>

نِعْمَ السِّيَاسَةُ الرَّفْقُ<sup>۱۷</sup>

---

<sup>11</sup> همان.

<sup>12</sup> همان.

<sup>13</sup> تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ؛ ص 331

<sup>14</sup> همان.

<sup>15</sup> همان.

<sup>16</sup> همان.

<sup>17</sup> همان.

أُصْعَبُ السِّيَاسَاتِ نَقْلُ الْعَادَاتِ<sup>۱۸</sup>

وَأَمَّا حَقُّ سَائِسِكَ بِالْعِلْمِ فَالْتَّعْظِيمُ لَهُ وَ...<sup>۱۹</sup>

وَأَمَّا حَقُّ سَائِسِكَ بِالْمِلِكِ...<sup>۲۰</sup>

کلمه سیاست و مشتقات آن در روایات، همان معنایی که در کتب لغت گفته شد را دارد. یعنی به معنی "عهده دار کاری شدن و اقدام کردن به آنچه که مصلحت آن می باشد" به کار رفته است. مانند پدر که سرپرستی فرزندش را عهده دار است و آنچه که به مصلحت فرزندش می باشد، در حق او انجام می دهد و یا معلم که عهده دار امر تعلیم دانش آموزان می شود و آنچه را که به مصلحت آنها می باشد به آنها می آموزد و یا حاکم که عهده دار سرپرستی امور مردم و جامعه می شود و آنچه را که به مصلحت آنها می باشد را انجام می دهد. که با توجه به این معنا، استعمالات مختلف پیدا می کند. مانند عهده دار شدن امر حکومت "حُسْنُ السِّيَاسَةِ قَوَامُ الرَّعِيَّةِ"، "حُسْنُ السِّيَاسَةِ يَسْتَدِيمُ الرِّيَاسَةَ" و یا عهده دار شدن امر روح "سِيَّاسَةُ النَّفْسِ أَفْضَلُ سِيَّاسَةٍ"، "سَوْسُوا أَنْفُسَكُمْ بِالْوَرَعِ" و یا در همه اموری که انسان عهده دار آن می شود و به آنچه که مصلحت آن هست اقدام می کند "نِعْمَ السِّيَاسَةُ الرَّقُّ" و کذا و کذا و کذا.

اما معنای سیاست در اصطلاح دین :

با توجه به آیات قرآن کریم و روایات و سیره اهل بیت - علیهم السلام - و سیره علماء که حاکی از سنت می باشد، معنای سیاست در اصطلاح دین عبارت است از : عهده دار شدن امری و اقدام به آنچه که مصلحت مردم و جامعه

<sup>18</sup> همان.

<sup>19</sup> رساله حقوق امام سجاد - علیه السلام -، حق معلم .

<sup>20</sup> رساله حقوق امام سجاد - علیه السلام -، حق مالک .

مقتضی آن می باشد . لازم به ذکر است که بیان شود آنچه که بر علیه طاغوت می باشد ، به مصلحت مردم و جامعه می باشد.

بیان چند مصداق : 1. رئیس جمهوری که عهده دار امور اجرایی کشور می شود و آنچه را که مصلحت مردم و جامعه مقتضی آن می باشد انجام می دهد .

2. مرجع تقلیدی که عهده دار مرجعیت دینی مردم می شود و با گفتار و عملش، مردم و مسئولین را به آنچه که مصلحت جامعه می باشد رهنمون می کند .

3. نظامی ای که عهده دار امر دفاع از کشور می شود و کشور را از نفوذ اجانب مصون می دارد.

4. شخصی که از اسلام و کشورش در مقابل طاغوتیان، دفاع می کند . مانند خانمی که برای مقابله با دشمن، چادر به سر می کند و یا شخصی که برای مقابله با دشمن، در راهپیمایی بیست و دو بهمن و ... شرکت می کند و یا کشتی گیری که از مسابقه با رژیم کودک کش صهیونیست، خودداری می کند. و قس علی هذا .

امام بزرگوار در سخنان ذیل، بالاترین مصادیق این تعریف را بیان می فرمایند:

«مگر سیاست چیست؟ روابط حاکم بر ملت، روابط ما بین حاکم و سایر حکومت ها، و جلوگیری از مفاسدی که هست، همه اینها سیاساتی است که هست»<sup>21</sup>.

«سیاست آن است که رهبر جامعه، جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد، و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان است، صلاح ملت است، صلاح افراد است»<sup>22</sup>.

<sup>21</sup> صحیفه نور، ج 3، ص 227 ( به نقل از کتاب چهل عارف وارسته ) .

<sup>22</sup> صحیفه نور، ج 13، ص 432 ( به نقل از کتاب چهل عارف وارسته ) .

## بررسی سیاست در آیات و روایات و سیره علماء

آیات قرآن کریم یا به صورت مستقیم با امر سیاسی مرتبط می باشد و یا به صورت غیر مستقیم<sup>۲۳</sup>.

مثال برای قسم اول ( به صورت مستقیم):

" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا<sup>۲۴</sup> الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ \* فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ<sup>۲۵</sup> فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ \* وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأُصْبِحُوا خَاسِرِينَ<sup>۲۶</sup>"

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهودیان و مسیحیان را دوستان خود نگیرید، (زیرا) آنها دوستان یکدیگرند، و هر کس از شما که آنان را دوست خود گیرد پس قطعاً از آنان است. همانا خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

(با آن همه توصیه به عدم دوستی با کفار) بیمار دلان را می‌بینی که در (دوستی با) آنان (یهودیان و مسیحیان)، سبقت می‌گیرند (و در توجیه کارشان) می‌گویند: می‌ترسیم که حادثه‌ای بد برایمان پیش آید، پس امید است که

<sup>23</sup> منظور از ارتباط مستقیم، آیاتی است که متن آنها سیاسی است و منظور از غیر مستقیم، آیاتی است که اگر چه متن آن

سیاسی نیست اما به امر سیاسی مرتبط می باشد .

<sup>24</sup> الاتخاذ از باب افتعال و از ماده اخذ می باشد و این فعل با دو مفعول متعدی و جاری مجرای [جعل] قرار می گیرد. (مفردات راغب).

<sup>25</sup> دَوْرَةٌ و دَائِرَةٌ در مشکلات و امور مکروه استعمال می شود همانگونه که اصطلاح دَوْلَةٌ در امور دوست داشتنی به کار می رود.

(مفردات راغب) .

<sup>26</sup> مائده، آیات 51 تا 53.



خداوند، پیروزی یا امر دیگری را از جانب خود (به نفع مسلمانان) پیش آورد، آنگاه آنان از آنچه در دل پنهان داشته‌اند پشیمان شوند.

و کسانی که ایمان آوردند (در این هنگام) می‌گویند: آیا اینان (یهودیان و مسیحیان) همان‌هایی هستند که با تأکید، به خدا قسم می‌خوردند که ما با شما مییم؟ اعمالشان (یعنی اعمال این بیمار دلان) نابود شد و در نتیجه زیانکار شدند.

قبل از اینکه به نکات سیاسی این آیات بپردازیم، برای روشن شدن فضای آیات به شرح و نکاتی از این آیات می‌پردازیم:

با توجه به این آیات، خداوند عزوجل مؤمنین را از دوستی<sup>۲۷</sup> با یهود و نصارا نهی می‌کند و علت آن را دوستی آنان با یکدیگر معرفی می‌کند، یعنی فکر نکنی که با دوستی با یهود و نصارا که دشمنان خدا و پیامبر خدا و دین

<sup>27</sup> راغب در مفردات خود گفته کلمه: "ولاء" و نیز کلمه "توالی" به این معناست که دو چیز و یا چند چیز طوری نسبت به یکدیگر متصل باشند که چیزی از غیر جنس آنها در بین قرار نداشته باشد، و کلمه به عنوان استعاره در معنای نزدیکی استعمال می‌شود، حال یا نزدیکی از حیث مکان، یا از حیث نسبت و خویشاوندی، یا از حیث دین، یا از حیث صداقت و نصرت و یا اعتقاد، این بود گفتار راغب البته آن مقدار از گفتارش که مورد حاجت ما بود و بحث مفصل در معنای ولایت به زودی می‌آید.<sup>۲۷</sup> و سخن کوتاه اینکه ولایت یک نوع خاصی از نزدیکی چیزی به چیز دیگر است، بطوری که همین ولایت باعث شود که موانع و پرده‌ها از بین آن دو چیز بر داشته شود، البته نه همه موانع، بلکه موانع آن هدفی که غرض از ولایت رسیدن به آن هدف است، حال اگر آن هدف تقوا و یا پیروزی باشد، ولی در چنین هدفی همان ناصر و یآوری است که هیچ مانعی او را از نصرت شخصی که به وی نزدیک شده و نسبت به او ولایت دارد باز ندارد و اگر از جهت التیام و آشتی و معاشرت و محبت و خلاصه جوش خوردن دلها به یکدیگر باشد، در این صورت کلمه ولی معنای محبوب را می‌دهد، محبوبی که آدمی نمی‌تواند نفس خود را از دوست داشتن او و رام شدن در برابر خواسته او جلوگیری نماید و قهرا در برابر خواسته او مطیع می‌شود و اگر از جهت خویشاوندی باشد کلمه ولی به معنای کسی خواهد بود که از طرف مقابل خود ارث می‌برد و چیزی نمی‌تواند مانع از ارث بردن او شود و اگر از جهت اطاعت دستور باشد، ولی به معنای کسی خواهد بود که در طرف مقابل خود امر و نهی می‌کند و به او طبق دلخواه خود دستور می‌دهد.

اسلام هستند، آنها در مشکلات و حوادث سخت، تو و مسلمین را یاری می کنند، خیر این طور نیست بلکه آنها نه تنها شما را یاری نمی رسانند بلکه پشت شما را خالی و بر علیه شما در این شرایط اقدام می کنند، چرا که آنها قبل از دوستی با تو، یهودی و نصرانی بودند و اینها دشمنان اسلام هستند<sup>28</sup>. اما با همه ی توصیه ها عده ای را می بینی که رابطه دوستی، با یهود و نصارا برقرار می کنند و علت آن را ترس از پیشامد مشکلات برای مسلمین عنوان می کنند که این دروغ است، چرا که آنها ایمانشان به حقانیت خدا و رسولش و گفتار او خیلی ضعیف است و خدا و رسولش را به درستی نشناخته اند. لذا وقتی شما پیروز شوید، آنچه را که در نهان پنهان می کردند آشکار خواهد شد و مؤمنینی که شناخت صحیحی از خدا و پیامبر او و گفتار او داشتند، آنها را ملامت می کنند که چه شد یاری این یهودی ها و نصرانی ها، و تمام اعمال نیک آنها بوسیله دوستی با دشمنان خدا نابود شد و

خدای سبحان در جمله مورد بحث که فرموده: " لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ"، مساله ولایت را مقید به هیچ یک از خصوصیات و قیدها نکرده و بطور مطلق فرموده: یهود و نصارا را اولیای خود مگیرید، پس آیه شریفه از این جهت مطلق است، چیزی که هست از آیه بعدی که می فرماید: " تو ای پیامبر بیمار دلان را می بینی که به سرعت به طرف یهود و نصارا می روند و می گویند می ترسیم بلائی بر سر ما بیاید ..."، فهمیده می شود که مراد از ولایت نوعی از نزدیکی و اتصال است که با بهانه بیمار دلان متناسب باشد و آن این است که یهود و نصارا دولتی و سلطه ای داشته اند که مسلمانان بیمار دل می ترسیده اند در تحت سلطه آنان منکوب شوند، هم چنان که ممکن است دولت و سلطه در غیر یهود و نصارا بوده و بیمار دلان می خواسته اند با دوستی با یهود و نصارا آنها را ناصر خود گرفته و از شر صاحب دولت و سلطنت محفوظ بمانند که بنا بر این عنوان ولایت در آیه به معنای خصوص نصرت خواهد بود و همچنین ممکن است از خود یهود و نصارا می ترسیده اند و با آنها دوستی می کرده اند که از شرشان محفوظ بمانند در این صورت ولایت به معنای محبت و معاشرت خواهد بود. و کلمه ولایت به معنای قرب محبت و معاشرت جامع هر دو فائده و هر دو معنا است، هم معنای نصرت و هم محبت و امتزاج روحی و بنا بر این همین معنا مراد از آیه است و به زودی از نکاتی که در قیود آیه و صفات ماخوذه در آیه اخیر یعنی آیه: " يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ... " هست استفاده می کنیم که مراد از ولایت در اینجا یعنی در جمله مورد بحث تنها ولایت محبت است و لا غیر. ( ترجمه تفسیر المیزان ج 5 ص 604).

<sup>28</sup> مانند اینکه سیاستمداران این کشور فکر کنند با برقراری دوستی با سازمان ملل، آنها جمهوری اسلامی را در مقابل اقدامات ظالمانه

این به خاطر این است که ارتباط دوستی با دشمن برقرار کردند و همانطور که دوستی با خدا و پیامبر او و اهل بیت او موجب نجات و ارزش پیدا کردن اعمال انسان می شود ، دوستی با دشمنان خدا و دشمنان پیامبر خدا و دشمنان اهل بیت، موجب نابود شدن اعمال نیک او می شود .

**نکته اول:** دوستی آنها به این نحو است که می خواهند جزء دشمنان باشند، «يُسَارِعُونَ فِيهِمْ»، نه «الِيهِمْ»<sup>29</sup>.

**نکته دوم:** در این قسمت از آیه "يَقُولُونَ نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ" دو مطلب بیان نشده که می توان در خصوص هر کدام از آنها، احتمالاتی را بیان کرد :

مطلب اول : ترس آنها از واقع شدن خطر از ناحیه چه کسانی که می باشد بیان نشده که می توان دو احتمال داد :

احتمال اول : از یهودیان و مسیحیان می ترسند، لذا می خواهند بوسیله دوستی با آنها آن خطرات را دفع کنند .

احتمال دوم : از قدرت سومی می ترسند مانند مشرکین ، که می خواهند بوسیله دوستی با یهود و نصارا ، خطرات احتمالی از ناحیه آنها را دفع یا رفع کنند .

مطلب دوم : عکس العمل این افراد سست ایمان بیان نشده و می توان دو احتمال داد که هر دو احتمال می تواند صحیح باشد :

1. هدف از دوستی آنها این بوده که در پیشامدهای سخت برای مسلمین ، به آنها بپیوندد و به مسلمین پشت کنند .

2. هدف از دوستی آنها این بوده که از آنها در پیشامدهای سخت ، برای مسلمین کمک بگیرند .

و آیات شریفه به آنها هشدار می دهد که آنها به شما، چه به شخص شما و چه به مسلمین یاری نخواهند رساند .

<sup>29</sup> تفسیر نور، ج2، ص314 .

**نکته سوم :** " فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ "

در حقیقت، در این آیه از دو راه به آنها پاسخ گفته شده است: نخست اینکه این گونه افکار از قلب های بیمار بر میخیزد و از کسانی که ایمانشان متزلزل و نسبت به خدا سوء ظن دارند و گرنه یک فرد با ایمان این گونه فکر به خود راه نمی دهد، و دیگر اینکه به فرض که چنین احتمالی باشد آیا احتمال پیروزی مسلمین در کار نیست؟

منظور از جمله " أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ " که بعد از کلمه " فتح " ذکر شده این است که ممکن است در آینده مسلمانان بر دشمنان خود یا از طریق " جنگ و پیروزی " غلبه کنند و یا بدون جنگ آن قدر قدرت بیابند که " دشمن بدون جنگ تسلیم گردد " و به عبارت دیگر کلمه " فتح " اشاره به پیروزیهای نظامی مسلمانان است و " امر من عنده " اشاره به پیروزیهای اجتماعی و اقتصادی و مانند آن می باشد.<sup>30</sup>

**نکته چهارم :** بعضی از مفسرین بیان کردند که این آیات در خصوص منافقین می باشد، لکن این قول به چند دلیل بعید است:

دلیل اول : این قسمت از آیه " فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ " بیان می کند بیمار دلان بعد از عدم تحقق فکرشان ، پشیمان می شوند . و این پشیمان شدن با نفاق منافات دارد . چرا که منافق از عمل خویش پشیمان نمی شود . به خاطر اینکه اصلاً خدا و پیامبر و وعده های آنها را حتی به صورت ضعیف قبول نداشته ، که حال در اثر این کار بخواهد پشیمان شود و ثانیاً او طوری عمل می کند که دو سوپه باشد یعنی هم اینور و هم آنور، اگر آنور نشد، اینور را که دارد، لذا پشیمانی ندارد .

دلیل دوم : " حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ "؛ خداوند در مقام عقاب آنها می فرماید: با این کار، اعمال شما نابود شد و زیان کردید . و این عقاب وقتی فائده دارد که آنها اعمال صحیحی داشته باشند که در اثر این کار، اعمال آنها نابود شود ، نه منافقی که عمل صحیحی ندارد که حال بخواهد نابود شود.

**نکته پنجم** : علت اصلی دوستی آنها ترس از رسیدن حادثه ای ناگوار نبوده است ، چرا که در دنباله آیه می فرماید : **" فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ "** یعنی آنها بعد از عدم تحقق فکرشان، بر آنچه که در دل پنهان می کردند پشیمان می شوند . و اگر علت آن چیزی بود که گفته بودند ، دیگر خوب این آشکار شده بود و معنا نداشت که دنباله آیه بگوید بر آنچه که در دل پنهان می کردند، بلکه باید گفته می شد بر آنچه که گفتند و عمل کردند پشیمان می شوند . چنانکه در این آیه داریم : **" فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ : يوسف (سخت ناراحت شد و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها اظهار نداشت "**<sup>31</sup>، که معلوم می شود که سرّ باید آشکار نباشد .

و اما علتِ دوستی با آنها چیست؟

در ابتدای آیه دوم این چنین آمده است : **" فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ "** .

از موصول "الذین" که مُشعر به علت می باشد فهمیده می شود که علت اصلی دوستی شان با یهود و نصاری، بیماری دل بوده است.

حال آن مرض دل چه بوده ؟

از این قسمت آیه **" فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ "** فهمیده می شود که آن بیماری باید مرتبط با امر پیروزی باشد چرا که این افراد بیمار دل بعد از آن، از آنچه در دلشان پنهان می کردند پشیمان می شوند و از اینجا مشخص می شود که مرض آنها ، ایمان ضعیف آنها به وعده های الهی نسبت به پیروزی اسلام و به تَبَع آن، ایمان ضعیف آنها به خدا و پیامبر او می باشد .

## سیاست خارجی کشور اسلامی با کشورهای یهود و نصارا و کفار<sup>۳۲</sup> و دوستان آنها

**1.** در این آیات به دو مکتب فکری پرداخته شده است :

**مکتب اول :** دوستی و اعتماد به بیگانگان کاری غلط و احمقانه می باشد ، بلکه مومنین باید دوست یکدیگر باشند و به خدا و نیروی خودشان اعتماد کنند و نه به دشمن .

**مکتب دوم :** در این دنیای پرغوغا، هر شخص و ملتی نیاز به دوست و تکیه‌گاه دارد ، و گاهی مصلحت ایجاب می کند که این دوست و تکیه‌گاه از میان بیگانگان انتخاب شود، دوستی آنها با ارزش است و روزی ثمر بخش خواهد بود.

قرآن کریم در این آیه و آیات دیگر<sup>۳۳</sup>، مهر تایید بر مکتب اول می زند و آن را مکتب صحیح و خردمندانه می شمارد و مهر بطلان بر مکتب دوم می زند و آن را غلط و احمقانه می شمارد.

---

<sup>32</sup>: " لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ " مؤمنین نباید به جای مؤمنین کفار را دوست خود بگیرند و کسی که چنین کند در درگاه خدای تعالی هیچ حرمت و ارزشی ندارد، مگر آنکه پای تقيه و ترس در بین باشد و خدای تعالی شما را از خودش بر حذر می‌دارد تا از او بترسید و از کفار نترسید. "سوره آل عمران، آیه 28".

<sup>33</sup> قرآن سوره فتح آیه 29 در مثال زیبایی در توصیف کسانی که در همه چیز ، در فکر و عقیده و اخلاق و عمل با پیامبر همراه هستند می‌فرماید: " وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْقِهِ يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ: اما وصف آنان در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر ساقه‌های خود بایستد ، و به قدری نمو و رشد کرده و پر برکت شده که زارعان را به شگفتی وا می‌دارد ،این برای آن است که کافران را به خشم آورد ". این آیه بیان می کند که مؤمنین باید روی پای خود بایستند و به نیروی خود متکی باشند، نه اینکه متکی به دیگران باشند .

اما متأسفانه بخشی از مسلمین که دارای بیماری دل می باشند این آیات را به فراموشی سپردند و سعی دارند با برقراری دوستی با بیگانگان، خطرات احتمالی از جانب آنها یا دیگران را، دفع و رفع کنند. و تاریخ نشان می دهد که بسیاری از بدبختی های مسلمانان از همین جا سرچشمه گرفته است! "اندلس"، تابلو زنده ای برای این موضوع است و نشان می دهد که چگونه مسلمانان به نیروی خود درخشانترین تمدن ها را در اندلس دیروز و اسپانیای امروز به وجود آوردند، اما به خاطر تکیه کردن بر بیگانه چه آسان آن را از دست دادند. امپراطور عظیم عثمانی که در مدت کوتاهی همانند برف در فصل تابستان به کلی آب شد، شاهد دیگری بر این مدعا است، در تاریخ معاصر نیز ضربه هایی که مسلمانان به خاطر انحراف از این مکتب خورده اند کم نیست.

پیامبر اسلام به قدری مراقب این موضوع بود که در جنگ اُحُد هنگامی که سیصد نفر از یهودیان برای همکاری با مسلمانان در برابر مشرکان اعلام آمادگی کردند، پیامبر آنها را از نیمه راه باز گرداند و کمک آنها را نپذیرفت، در حالی که این عدد در نبرد اُحُد می توانست نقش مؤثری داشته باشد، چرا؟ زیرا هیچ بعدی نداشت که آنها در لحظات حساس جنگ با "دشمن" همکاری کنند و باقیمانده ارتش اسلام را نیز از بین ببرند<sup>34</sup>.

2: با مسلمینی که رابطه دوستی با یهود و نصارا برقرار کردند باید قطع رابطه کرد.

نه کفار را «ولی» خود بگیرید و نه با آنان که رابطه دوستی با کفار برقرار کردند، رابطه دوستی داشته باشید. چرا که کسانی که رابطه دوستی با کفار برقرار کردند از آنان می باشند " فَإِنَّهُ مِنْهُمْ " و همانطور که باید با کفار رابطه دوستی نداشته باشیم، باید با کسانی که با آنها رابطه دوستی برقرار کردند هم، رابطه نداشت.

اما متأسفانه بعضی از کشور های مسلمین را می بینیم که حاکمان آنها با دشمنان خدا مانند آمریکا و اسرائیل ارتباط برقرار می کنند و مردمشان هم در مقابل این ارتباط ساکت نشسته اند و حرفی نمی زنند.

مثال دوم از قسم اول (به صورت مستقیم) :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ<sup>٣٥</sup> أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ<sup>٣٦</sup> وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ \*.....

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ<sup>٣٧</sup> إِنْ أَلَّ اللَّهُ يُجِبُّ الْمُقْسِطِينَ \* إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ<sup>٣٨</sup>.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می‌کنید، در حالی که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند، و رسول خدا و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شما است از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید پیوند دوستی با آنها برقرار نسازید، شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می‌کنید در

<sup>35</sup> کلمه "عدو" به معنای دشمن است که هم بر یک نفر اطلاق می‌شود، و هم بر جمع دشمنان، و مراد آیه شریفه جمع آن است، به قرینه اینکه فرموده "اولیاء خود نگیرید" و نیز به قرینه ضمیر جمع در "الیهم" و قرائن دیگر. (ترجمه تفسیر المیزان، ج 19، ص 388)

<sup>36</sup> کلمه "مودت" مفعول کلمه "تلقون" است، و حرف "باء" که بر سر آن در آمده زائد است، همان طور که در آیه "وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ"<sup>36</sup> چنین است. و مراد از "القاء مودت" اظهار مودت و یا ابلاغ آن به مشرکین است، و این جمله، یعنی جمله "تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ" صفت و یا حال از فاعل "لَا تَتَّخِذُوا" است. (ترجمه تفسیر المیزان، ج 19، ص 399).

<sup>37</sup> کلمه "بر" که مصدر فعل "تبروهم" است، به معنای احسان است. و کلمه "اقساط" که مصدر فعل "تقسطوا" است، به معنای معامله به عدل است. (ترجمه تفسیر المیزان، ج 19، ص 389)



حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار می‌کنید از همه بهتر می‌دانم، و هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست گمراه شده.

خداوند شما را از نیکی کردن و دادگری با کسانی که در [امر] دین با شما نجنجیده اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند نهی نمی‌کند. بی تردید خداوند دادگران را دوست می‌دارد .

خدا شما را تنها از دوستی و رابطه با کسانی باز می‌دارد که در [امر] دین با شما جنگیدند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند و در بیرون راندتان با یکدیگر هم دستی کردند. و هر کس با آنها دوستی کند آنان همان ستمگرانند.

### نکات سیاسی

**1.** دشمن، با ایمان شما به خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام دشمن می‌باشد و اگر می‌گوید دشمنی ما با

حکومت و نظام جمهوری اسلامی ایران می‌باشد، دروغ است.

"وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ"

و به این حقیقت<sup>39</sup> در آیات دیگر هم اشاره شده است : به عنوان مثال، وقتی که سَحْرَه به حضرت موسی ایمان می‌آورند ، فرعون به دو حربه علیه سحره دست می‌زند :

<sup>39</sup> یعنی دشمنی دشمنان، با ایمان به خدا و فرستادگان او می‌باشد.

1. تهمت<sup>40</sup>: شما با موسی هم دست هستید و موسی استاد شماسست و این نقشه‌ای است که شما در این شهر کشیده‌اید تا بوسیله آن اهل آن را بیرون کنید " **إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرَتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لَتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ** <sup>41</sup> و " **إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ** <sup>42 43</sup>

<sup>40</sup> یکی از حربه های دشمن و اصلی ترین حربه او در هنگام ناتوانی از حمله نظامی یا همراه با حمله نظامی ، دروغ و تهمت و تحریف بوده است . و قدمت دروغ و تهمت به خلقت انسان می رسد . اولین دروغ و تهمت را شیطان برای فریب آدم و حوا به خدا بست و اظهار خیرخواهی نسبت به آدم و حوا کرد . خداوند به آدم و حوا فرمود : در باغی از باغ های دنیا و یا بهشت ساکن شوید (با توجه به اختلاف نظری که هست) و از هر جا می خواهید تناول کنید، لکن به این درخت نزدیک نشوید " **وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجْرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ** " اعراف،19. اما شیطان بوسیله دروغ و تهمت آنها را فریب داد . شیطان گفت: پروردگارتان فقط به خاطر اینکه شما از طریق تناول از این درخت ، فرشته و یا جاودانه نشوید ، شما را از این درخت منع کرد . " **فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجْرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ** " اعراف،20 و " **يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْلَى** " طه،120 . و بعد برای آنها قسم شدید یاد کرد که من قطعاً قطعاً قطعاً از خیر خواهان شما هستم " **وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ** " اعراف،21. اما آدم و حوا از شیطان فریب خوردند و در نتیجه سقوط کردند . " **فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ ...** " اعراف،22.

امروز همین کار را را دشمنان این ملت ، انجام می دهند ، روزانه ده ها و بلکه صدها دروغ توسط شبکه های معاند \_ که بیش از 200 شبکه هستند که در آمریکا و انگلیس و عربستان و دیگر کشورهای معاند، اداره و حمایت می شوند \_ ، بر علیه این نظام گفته می شود و قسم هم می خورند که ما خیر خواه مردم ایران هستیم ، در حالیکه همه اینها دروغ است؛ چطور ممکن است خیر خواهان این ملت دارو را بر این ملت تحریم کنند آن هم در شرایط بحرانی ، چطور ممکن است که سردار عزیز این ملت حاج قاسم سلیمانی و یارانش و دانشمندان هسته ای را به شهادت برسانند و بعد دعوی خیرخواهی این ملت را سر دهند و ... !!! . این یعنی استاندارهای دوگانه.

<sup>41</sup> اعراف ، آیه 123

<sup>42</sup> طه ، آیه 71

2. تهدید به زور و قدرت : " لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ۚ۴۴ "

اما سحره ، حربه های فرعون را خنثی می کنند ، در مقابل تهدید می گویند : " قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ۚ۴۵ "

اگر تهدید تو عملی بشود، سر انجامش این است که ما در راه خدا و در طریق استقامت و پایمردی در دفاع از آئین او، شربت شهادت خواهیم نوشید، و این نه تنها به ما زبانی نمی‌رساند و از ما چیزی نمی‌کاهد، بلکه سعادت و افتخار بزرگی برای ما محسوب می‌شود.

و سپس برای اینکه پاسخی به تهمت فرعون داده باشند و حقیقت امر را بر انبوه مردمی که تماشاچی این صحنه بودند، روشن سازند و بی‌گناهی خویش را ثابت کنند، چنین گفتند: "تنها ایرادی که تو به ما داری یا اینکه انتقاد

<sup>43</sup> در قرآن کریم چهار نسبت ناروا که کفار به پیامبران داده اند ، بیان شده است:

**ساحر، کذاب :** " وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ " ص/4، آنها تعجب کردند که چرا پیامبر(حضرت رسول) اندازکننده‌ای از میان آنها برخاسته، و کافران گفتند: این ساحر دروغگویی است.

**مجنون :** " وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ " حجر/6 ، و گفتند ای کسی که " ذکر " (قرآن) بر تو نازل شده، مسلماً دیوانه‌ای! " قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ " شعراء/27 ، (فرعون) گفت پیامبری که به سوی شما فرستاده شده دیوانه است،

**شاعر:** " بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ " انبیاء/5، آنها گفتند (آنچه را محمد آورده وحی نیست) بلکه خوابهای آشفته است، اصلاً او به دروغ آن را به خدا بسته، نه او یک شاعر است! (اگر راست می‌گوید) باید معجزه‌ای برای ما بیاورد، همانگونه که پیامبران پیشین با معجزات فرستاده شدند.

<sup>44</sup> اعراف، آیه 124

<sup>45</sup> اعراف ، آیه 125

تو فقط به این خاطر است که ما به آیات پروردگار خود، هنگامی که به سراغ ما آمد، ایمان آورده‌ایم " وَ مَا تَنْقِمُ

مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمْنَا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ<sup>۴۷</sup>"

یعنی ما نه اخلاص بگیریم و نه توطئه و تباری خاصی بر ضد تو کرده‌ایم، و نه محرک ما بر ایمان به موسی این بوده است که زمام قدرت را به دست بگیریم و نه مردم این کشور را از سرزمین خود بیرون کنیم و خودت نیز می‌دانی که ما این کاره نیستیم، بلکه ما هنگامی که حق را دیدیم و نشانه‌های آن را به خوبی شناختیم به ندای پروردگار خود پاسخ گفتیم و ایمان آوردیم و تنها گناه ما در نظر تو همین است و بس.

2 در این آیات، غیر مسلمین را به دو دسته تقسیم می‌کند و برای هر کدام رابطه‌ای متناسب با آن بیان می‌کند:

**دسته اول:** کسانی که در امر دین با شما وارد جنگ چه جنگ نظامی، اقتصادی، روانی، فرهنگی و ... نشده‌اند و شما را از خانه و کاشانه تان بیرون نکردند و یا پشتیبان کسانی که وارد جنگ با شما شدند و یا شما را از خانه و وطنتان بیرون کردند، نبودند: می‌توانید با آنها ارتباط برقرار کنید و به آنها نیکی کنید و نسبت به آنها عدالت داشته باشید.

**دسته دوم:** عکس دسته اول یعنی: کسانی که در امر دین با شما وارد جنگ شده‌اند و شما را از خانه و کاشانه تان بیرون کردند و یا پشتیبان کسانی بودند که وارد جنگ با شما شده بودند و شما را از خانه و وطنتان بیرون کرده بودند و طور خلاصه، کسانی که نمی‌خواهند سر به تن شما باشد حال یا این را اظهار می‌کنند " **الَّذِينَ**

<sup>46</sup> جمله تنقیم از ماده "نقمت" (بر وزن نعمت) در اصل به معنی انکار کردن چیزی است به "زبان"، یا "بوسیله عمل و مجازات

نمودن"، بنا بر این آیه بالا هم ممکن است به این معنی باشد که تنها ایراد تو بر ما این است که ایمان آورده‌ایم، و یا به این معنی

باشد که مجازاتی را که می‌خواهی انجام دهی به خاطر ایمان ما است. (تفسیر نمونه)

قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ " یا اظهار نمی کنند " ظَاهِرُوا عَلٰی اِخْرَاجِكُمْ " : با اینها هیچ ارتباطی نداشته باشید .

نکته ای که در این آیات قابل توجه است ، نوع سیاست اسلام با این دو دسته می باشد ، در دسته اول بیان از نیکی و قسط می باشد و بحث تولّی را بیان نمی کند یعنی نمی فرماید آن تولوهم که در مقابل عدم دوستی در آیه بعدی باشد، بلکه می فرماید آن تبروهم (در حالیکه در نگاه اول تصور می شود نوع برخورد با این دو دسته در آیات مذکور، مقابل هم می باشد ) که می توان در خصوص آن احتمالاتی داد:

**احتمال اول :** رابطه احسان با رابطة دوستی تباین دارد، اگر چه این احسان همراه با اظهار محبت می باشد، اما رابطه ولایی نیست، یعنی در این نوع ارتباط دوستانه این طور نیست که ما او را به عنوان یک مؤمن، دوست خود بگیریم ، و آن حقوقی که بین مؤمنان بیان شده ، با آنها داشته باشیم، بلکه دوستی در اندازه کمک های بشر دوستانه و تجارت خارجی، سیاست خارجی و ... می باشد .

**احتمال دوم :** احسان با غیرمسلمین دسته اول، مرتبه ای از معنای تولّی می باشد اما اگر خداوند می فرمود آن تولوهم ، مؤمنین فکر می کردند همان طور که بین آنان رابطه ولایی می باشد به همان مرتبه باید با کسانی که با آنها دشمن هم نیستند اعم از فرد یا ملل ، رابطه ولایی باشد ، در حالیکه مقصود مرتبه ای از معنای تولّی می باشد.

و شاید هم دلیل دیگری داشته باشد .

اما آنچه که مسلم می باشد، این است که نباید دوستی با دسته اول در حدّ دوستی با برادران مؤمن و مسلمان باشد ، و نه در آن حد که موجب نفوذ آنها در میان مسلمین گردد.

3. افراد مسلمانی که اسم اسلام را یدک می کشند و همان اوصاف دشمن را دارند، شامل این آیات می باشند، افراد به ظاهر مسلمانی<sup>48</sup> که وارد جنگ با کشورهای مسلمان نشین مانند فلسطین می شوند یا از رژیم کودک کش اسرائیل و آمریکای جنایتکار حمایت می کنند. چرا که در این آیات به اوصاف این افراد پرداخته ، گرچه از لحاظ شأن نزول در رابطه با غیرمسلمین می باشد اما شأن نزول، عمومیت آیه را نمی تواند تخصیص بزند .

مثال برای قسم دوم (به صورت غیر مستقیم) :

"حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ <sup>49</sup> وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ <sup>50</sup>"

در انجام همه نمازها، (به خصوص) نماز وسطی [نماز ظهر] کوشا باشید! و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا بپاخیزید.

<sup>48</sup> مانند عربستان و امارات و بعضی دیگر از کشورهای اطراف خلیج فارس.

<sup>49</sup> مشهور در میان فقهای شیعه این است که منظور نماز ظهر است بلکه ادعای اجماع بر آن شده و چندین روایت معتبر که در کتاب وسائل الشیعه، جلد 3 صفحه 14 باب 5 نقل شده است به این معنی گواهی می دهد، و قول شاذ و ضعیفی می گوید: منظور نماز عصر است (فقهای اهل سنت غالباً طرفدار این هستند که منظور، نماز عصر است) و به روایاتی استدلال کرده اند که سند قابل ملاحظه ای ندارد و اصحاب از آن اعراض کرده اند (شرح بیشتر را در کتب فقهی مطالعه فرمائید). ( تفسیر نمونه، ج 2، ص 207)

<sup>50</sup> " قانتین " از ماده " قنوت " به دو معنی آمده است: 1- پیروی و اطاعت کردن 2- خضوع و خشوع و تواضع، ولی بعید نیست که در آیه فوق به هر دو معنی باشد چنان که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر جمله " وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ " فرمود: " منظور این است که نماز را با خضوع و توجه به خداوند بجا آورید ". و در حدیث دیگری می فرماید: " یعنی از روی اطاعت بپاخیزید " ( تفسیر نمونه، ج 2، ص 207 )

## شأن نزول:

جمعی از منافقان گرمی هوا را بهانه برای ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین قرار داده بودند و در نماز جماعت شرکت نمی‌کردند و به دنبال آنها بعضی از مؤمنین نیز از شرکت در جماعت خودداری کرده بودند و جماعت مسلمین کاهش یافت، پیغمبر اکرم از این جهت ناراحت بود حتی آنها را تهدید به مجازات شدید کرد، لذا در حدیثی از "زید بن ثابت" نقل شده که پیامبر در گرمای فوق العاده نیمروز تابستان نماز (ظهر) را با جماعت می‌گذارد و این نماز برای اصحاب و یاران سخت‌ترین نماز بود، به طوری که گاه پشت سر پیامبر یک صف یا دو صف بیشتر نبود، در اینجا فرمود: من تصمیم گرفته‌ام خانه کسانی را که در نماز ما شرکت نمی‌کنند بسوزانم، آیه فوق نازل شد و اهمیت نماز ظهر را (با جماعت) تاکید کرد.<sup>۵۲</sup>

این تشدید نشان می‌دهد که مسأله عدم شرکت، تنها به خاطر گرمی هوا نبود، بلکه گروهی می‌خواستند با این بهانه به تضعیف اسلام و پیامبر و ایجاد شکاف در صفوف مسلمین بپردازند که پیامبر با این لحن شدید در مقابل آنها موضع‌گیری فرمود.<sup>۵۳</sup>

همینطور که ملاحظه فرمودید اگرچه متن این آیه در خصوص امر عبادی می‌باشد اما به طور غیر مستقیم با امر سیاسی که در این آیه فتنه باشد مرتبط است .

<sup>52</sup> تفسیر مجمع البیان، جلد 1 و 2 صفحه 342، همین مضمون در تفسیر "الدر المنثور" ذیل آیه فوق (طبق نقل المیزان) آمده

است. (به نقل از تفسیر نمونه، ج2، ص205)

<sup>53</sup> تفسیر نمونه، ج2، ص206.

یکی دیگر از راه‌ها برای پاسخ به سوال رابطه دین با سیاست، سنت معصومین - علیهم السلام - می‌باشد. در این قسمت سعی بر این است که با توجه به قول و فعل آن بزرگواران، بتوانیم به جواب صحیحی برای این سؤال برسیم.

### الف. سیره معصومین علیهم السلام :

#### 1: سیره رسول خدا - صلی الله علیه و آله - .

با مطالعه زندگی رسول گرامی اسلام، بخشی از زندگی این بزرگوار را امور سیاسی تشکیل داده است. مانند تشکیل حکومت اسلامی در مدینه، پیمان نامه عمومی برای ساکنان یثرب، پیمان برادری میان مهاجران و انصار، پیمان عدم تجاوز با سه قبیله یهودی، تشکیل ارتش اسلامی، مانورهای نظامی، عزل و نصب سرداران، دعوت جهانی پیامبر از شاهان و زمامداران آن روز جهان به اسلام و ... که گویای زندگی سیاسی رسول گرامی اسلام می‌باشد.

به جهت اختصار، یکی از این موارد شرح داده می‌شود :

#### پیمان نامه عمومی برای ساکنان یثرب

پیامبر اسلام در دوران اقامت و تبلیغ در مکه، در عمل تنها یک پیشوای الهی بود و فعالیت‌های او در هدایت و ارشاد مردم و مبارزه فکری و اعتقادی با مشرکان و بت پرستان محدود می‌شد. اما پس از استقرار در یثرب، علاوه بر ابلاغ رسالت دینی و رهبری مذهبی، باید رهبری سیاسی مسلمانان را نیز بر عهده می‌گرفت؛ زیرا در مدینه وضع جدیدی پیش آمده بود و او گام‌های نخست را در جهت پی ریزی یک جامعه نوین بر اساس تعلیمات اسلام، بر می‌داشت. از این رو خطرها و مشکلات احتمالی را پیش بینی کرده، به صورت یک رهبر سیاسی آگاه، شایسته و دورنگر، چاره اندیشی می‌کرد. یکی از این اقدامات، پیمان نامه عمومی می‌باشد که شرح آن به این صورت است:

پیامبر پس از استقرار در مدینه لازم دید به وضع اجتماعی مردم سر و سامان دهد؛ زیرا تأمین اهداف بلند او، نیاز به آرامش شهر داشت، در حالیکه ترکیب جمعیت آن روز مدینه نامتناسب بود. گروه‌هایی از عرب در این شهر



ساکن بودند که هر کدام به یکی از دو قبیله بزرگ اوس و خزرج پیوستگی داشتند. یهودیانی نیز داخل شهر و پیرامون آن زندگی می کردند که با آنها در ارتباط بودند، و اینک مسلمانان مکه نیز به آنها اضافه شده بودند. این وضع ممکن بود حادثه آفرین باشد. از این رو به ابتکار پیامبر، پیمان نامه ای نوشته شد که «نخستین قانون اساسی» یا «بزرگترین قرارداد و سند تاریخی در اسلام» خوانده شده است.

این قرارداد، حقوق گروه های مختلف ساکن یثرب را معین و زندگی مسالمت آمیز جمعیت شهر و نظم و عدالت را تضمین می کرد و از بروز هرگونه تشنج جلوگیری می کرد. چند ماده مهم این پیمان چنین بود:

1. مسلمانان و یهودیان امت واحد به شمار می روند .
2. مسلمانان و یهودیان در پیروی از دین خود آزادند.
3. مهاجران قریش، به رسم سابق خویش قبل از اسلام، در پرداخت خون بها باقی اند: اگر فردی از آنها کسی را کشت یا اسیر گردید، باید به کمک هم، خون بهای او را طبق عدالت و معروف بین مؤمنان بپردازند و اسیر خود را با پرداخت فدیة آزاد کنند.
4. بنی عمرو بن عوف (قبیله ای از انصار) و سایر تیره ها نیز در مورد پرداخت خون بها و فدیة اسیر، به همین شکل عمل می کنند.
5. هیچکس حق ندارد به غلام، فرزند، یا دیگر اعضای خانواده کسی بدون اجازه او پناهندگی دهد .
6. امضا کنندگان این پیمان، دفاع مشترک از مدینه را به عهده خواهند داشت.
7. مدینه شهر مقدسی است و هر نوع خونریزی در آن حرام خواهد بود.
8. مرجع رفع اختلاف احتمالی در میان امضا کنندگان این پیمان، محمد - صلی الله علیه و آله - خواهد بود .

بررسی سیر حوادث نشان می دهد که این پیمان (که در ماه های نخست ورود پیامبر به مدینه امضا شد)<sup>۵۴</sup> در حفظ آرامش شهر مؤثر بوده است؛ زیرا تا سال دوم هجرت، یعنی تا بعد از جنگ بدر که در اثر فتنه انگیزی «بنی قینقاع»، جنگ با این قبیله پیش آمد، هیچ تشنجی در میان مردم مدینه ثبت نشده است.<sup>۵۵</sup>

همانطور که ملاحظه شد این پیمان نامه و دیگر پیمان نامه ها، کاملاً جنبه سیاسی دارد و برای پیشبرد اهداف اسلام مانند حفظ نظام اسلامی و گسترش آن در تمام جزیره العرب و رساندن آن به بیرون جزیره العرب و در نتیجه نوارانی کردن انسان ها می باشد.<sup>۵۶</sup>

---

<sup>54</sup> مورخان اسلامی تنظیم این پیمان را پس از نخستین خطبه پیامبر در مدینه نقل کرده اند و این نشان می دهد که عقد این پیمان جزء اقدامات اولیه پیامبر اسلام در مدینه بوده است.

<sup>55</sup> تاریخ اسلام، ص 205، مهدی پیشوایی.

<sup>56</sup> هدف نهایی از وحی و تشریح الهی، هدایت انسان ها و نورانی کردن آنهاست: (یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام ویخرجهم من الظلمات إلى النور بإذنه ویهدیهم إلى صراط مستقیم)؛ [کتاب مبینی از جانب خداوند عالم نازل شد] تا به وسیله آن هر کسی را که در پی تحصیل رضای او باشد به راه های سلامت هدایت کند و به فرمان خود، آنها را از تاریکی ها به سوی نور ببرد و به راه راست هدایتشان کند. (مائده، آیه 16)

سایر مسائلی که گاهی به عنوان اهداف رسالت مطرح می شود، نظیر رفع اختلاف (... فبعث الله النبیین مبشیرین ومنذرین وأنزل معهم الكتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه)؛ ... پس خداوند، پیامبران را برانگیخت تا بشارت دهنده و اندازگر [باشند] و با آنان کتاب نازل کرد تا میان مردم در چیزهایی که اختلاف دارند، حکم کند (سوره بقره، آیه 213)، اقامه قسط (لقد أرسلنا رسلنا بالبینات وأنزلنا معهم الكتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط)؛ پیامبرانمان را با بینات و دلیل های روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان سنجش حق و باطل نازل کردیم تا مردم قیام به قسط و عدل کنند (سوره حدید، آیه 25)، و امثال آن، اهداف متوسط رسالت است که در مسیر آن هدف اصلی و نهایی قرار می گیرد.

بنابراین، کار اصلی همه انبیا و ائمه طاهرین (علیهم السلام) که تعقیب کننده اهداف رسالت هستند، نورانی کردن بندگان خداست و کتاب آسمانی ابزار و وسیله ای است که در راستای همین هدف والا مورد استفاده قرار می گیرد:

2. دوران حکومت حضرت امیر - علیه السلام - .

3. قیام حضرت زهرا<sup>۵۷</sup> - سلام الله علیها - علیه غاصبین خلافت و عاصون از قرآن و فرمایشات رسول خدا

### برخوردهی عاطفی

یکی از مراحل قیام حضرت، برخوردهای عاطفی ایشان بود که به آن صبغه سیاسی می داد، به طوری که این بزرگوار به خاطر ستم بزرگی که به ایشان شده بود، می گریست تا آنجا که بنابر روایات، جزء «رأس البکائین»<sup>۵۸</sup> دانسته شدند .

---

(کتاب أنزلناه إليك لتخرج الناس من الظلمات إلى النور)؛ کتابی بر تو نازل کردیم تا به وسیله آن مردم را از تاریکی‌ها به نور هدایت کنی. (ابراهیم، آیه 1)

خداوند درباره موسای کلیم (علیه السلام) نیز فرمود: (و لقد أرسلنا موسى بآياتنا أن أخرج قومك من الظلمات إلى النور و ذكرهم بآيات الله)؛ موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او دستور دادیم] تا امت خود را از تاریکی‌ها به نور و روشنایی هدایت کن و ایام الله را به آنان یاد آور باش. (ابراهیم، آیه 5)

تذکر به «ایام الله» که در این آیه به آن اشاره شده، از آن جهت جزو وظایف کلیم الهی قرار گرفته که زمینه رسیدن به این هدف مقدس را فراهم کرده، برای نیل به مقصد کمک می کند. (ادب فنای مقربان، ج 1).

<sup>57</sup> قال المهدي عليه السلام : وَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ لِي أَسْوَأُ حَسَنَةً . (بحار الأنوار ؛ ج 53 ؛ ص 180)

<sup>58</sup> امام صادق عليه السلام : رَأْسُ الْبَكَائِينَ ثَمَانِيَةٌ آدَمُ وَ نُوحٌ وَ يَعْقُوبُ وَ يُوسُفُ وَ شُعَيْبٌ وَ دَاوُدُ وَ فَاطِمَةُ وَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع قَالَ الصَّادِقُ أَمَّا فَاطِمَةُ فَبَكَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى تَأْدَى بِهَا أَهْلُ الْمَدِينَةِ فَقَالُوا لَهَا قَدْ آذَيْتِنَا بِكَثْرَةِ بُكَائِكَ إِمَّا أَنْ تُبْكِيَ بِاللَّيْلِ وَ إِمَّا أَنْ تُبْكِيَ بِالنَّهَارِ فَكَانَتْ تَخْرُجُ إِلَى مَقَابِرِ الشُّهَدَاءِ فَتُبْكِي . (بحار الأنوار ؛ ج 43 ؛ ص 35)

حزن و اندوه آن حضرت، چنان شدید بود که تنها جبرئیل می توانست او را در فقدان نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - و ظلم بر وصی او آرامش بخشد.<sup>59</sup>

بانوی گرامی اسلام دست فرزندان خود را می گرفت و بر سر قبر رسول خدا می رفت، در آنجا می گریست و به آنها می گفت: عزیزانم! این، قبر جدّ شماست؛ کسی که شما را بر دوش خویش می نهاد و بسیار دوستتان می داشت.

آنگاه عازم بقیع می شد و بر سر قبر شهدا به یاد سربازان فداکار اسلام اشک می ریخت. علی - علیه السلام - نیز برای آسایش حضرت زهرا - سلام الله علیها - سایبانی در آن محل بنا کرد. موقعیت این مکان به گونه ای بود که کاروانیان از آنجا می گذشتند. وقتی چشم آنان به سایبان می افتاد و ناله هایی را می شنیدند با کنجکاوی جویای ماجرا می شدند و آنگاه می فهمیدند این ناله ها از دختر پیامبر است؛ شگفت زده، برای دلجویی نزدیک تر می رفتند، و در این هنگام بود که حضرت زهرا - سلام الله علیها - با هوشیاری تمام، فرصت را مغتنم می شمرد و از ظلمی که بر وصی پیامبر رفته بود، سخن می گفت.<sup>60</sup>

#### دعوت های شبانه

از دیگر مراحل قیام حضرت زهرا سلام ، می توان از دعوت های شبانه ایشان نام برد . ایشان پس از سقیفه، شب ها همراه با حسنین - علیهما السلام - و حضرت امیر - علیه السلام - به خانه مهاجران و انصار می رفت و از آنها در حمایت حضرت امیر - علیه السلام - یاری می طلبید .

<sup>59</sup> قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَ حَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَيَّ

أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرَائِيلُ يَأْتِيهَا وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ فِي الْجَنَّةِ وَ يُخْبِرُهَا مَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلِيُّ يَكْتَسِبُ ذَلِكَ . (همان، ج 43، ص 156) .

<sup>60</sup> ریاحین الشریعه، ج 1، ص 250 ( به نقل از سیری در خطبه فدک ) .

مرحوم طبرسی در «احتجاج» در بررسی جریانی که بعد از شهادت رسول خدا روی داد، به نقل از سلمان فارسی، حدیثی با این مضمون نقل کرده است .

«چون شب شد امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - ، حضرت زهرا - سلام الله علیها - را سوار مرکب کرد . آنگاه دست حسنین - علیهما السلام - را گرفت و به خانه های اهل بدر از مهاجران و انصار آمد و آنان را به یاری خود دعوت نمود و حق خود را به آنان تذکر داد. از میان آنان چهل و چهار نفر دعوت آن حضرت را پذیرفتند و بنا گذاشتند که صبحگاهان جامه رزم به تن کنند و با سرهای تراشیده در محضر امیرالمؤمنین حاضر شوند. این ها قول دادند تا سر حد مرگ از آن حضرت طرفداری کنند.

سلمان می گوید: ولی چون صبح شد از آن جمعیت جز چها نفر کسی نیامد و در شب های بعد هم این جریان تکرار گردید .<sup>61</sup>

#### سخنان آن حضرت

ایشان برای دفاع از ولایت حضرت امیر - علیه السلام - در میان افراد کوچه و بازار بیاناتی فرمودند و این زمانی بود که کودتاگران سقیفه تصمیم گرفتند به خانه ولایت، هجوم برند. فریب خوردگان نیز نزدیک خانه علی - علیه السلام - گرد آمده بودند و تسلیم توطئه ها گشتند . آنگاه دختر رسول خدا از خانه بیرون آمد؛ در کنار در ورودی منزل ایستاد و خطاب به مردم کوچه و بازار فرمود :

لَا عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ أَسْوَأَ مَخْضَرًا مِنْكُمْ تَرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ جِنَازَةً بَيْنَ أَيْدِينَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ فِيمَا بَيْنَكُمْ فَلَمْ تَسْتَأْمِرُونَا وَ لَمْ تَرُدُّوْا لَنَا حَقًّا كَأَنَّكُمْ لَمْ تَعْلَمُوا مَا قَالَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ وَ اللَّهُ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ الْوَلَاءَ لِيَقْطَعَ مِنْكُمْ بِذَلِكَ مِنْهَا الرَّجَاءَ وَ لَكِنَّكُمْ قَطَعْتُمْ الْأَسْبَابَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ وَ اللَّهُ حَسِيبٌ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ<sup>62</sup>

<sup>61</sup> الاحتجاج، ج 1، ص 232 ( به نقل از سیری در خطبه فدک ) .

<sup>62</sup> نهج الحیة (فرهنگ سخنان حضرت زهرا سلام الله علیها)، ص 114 ( به نقل از سیری در خطبه فدک ) .

« من ملتى را مثل شما نمى شناسم كه اين گونه عهدشكن باشد و بدببخورد!؛ جنازه رسول خدا را بر روى دست ما رها كرديد و عهد و پيمانهايتان را برديد و ولايت و رهبرى را از ما نخواستيد و حقّ مسلم ما را بازنگردانديد. گويا از آنچه رسول خدا در روز غدير خم فرمود، اطلاع نداشتيد؛ حال آنكه سوگند به خدا كه رسول خدا در آن روز، ولايت و رهبرى على عليه السلام را مطرح كرد و از مردم بيعت گرفت تا اميد شما فرصت طلبان تشنه قدرت را نوميد سازد؛ ولى شما رشته هاى معنوى ميان خود و پيامبرتان را گستيد. اين را بدانيد كه خداوند در دنيا و آخرت بين ما و شما داورى خواهد كرد.»<sup>۶۳</sup>

#### 4: قيام امام حسين عليه السلام عليه يزидيان .

امام حسين عليه السلام ، نرسيده به كربلا در منزلى از منازل ، بعد از اقامه نماز خطاب به نمازگزاران كه هم كاروان خود حضرت هستند و هم لشكر حر<sup>۶۴</sup>، سخنرانى مى كنند؛ مى فرمايند :

«بسم الله الرحمن الرحيم أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ ، أَلَا وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ<sup>۶۵</sup> قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأْتَرُوا بِالْفِئَةِ<sup>۶۶</sup> وَ أَحَلَّوا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُوا حَلَالَهُ وَ أَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ»<sup>۶۷</sup> .

قيام امام حسين - عليه السلام - عليه ظلمه و بيانات اين بزرگوار، اوج سياست اسلام و پيشوايان آن را مى رساند . سياستى كه اعلام مى كند نسبت به چنين وضعيتى نبايد بى تفاوت باشى و بايد دست به تغيير، توسط گفتار و

<sup>63</sup> ترجمه بر اساس كتاب سبرى در خطبه فدك .

<sup>64</sup> صف دشمن در نماز به امام حسين عليه السلام اقتدا مى كرد .

<sup>65</sup> يعنى يزید و امرا و حكام دور و بر او . انسان 250 ساله (حلقه سوم)

<sup>66</sup> بيت المال مسلمانان را به خودشان اختصاص دادند .

<sup>67</sup> تغيير يعنى همان قيام و اقدام در مقابل آن چنان وضعيتى . انسان 250 ساله (حلقه سوم).

عمل بزنی . و اگر یکجا بنشیننی و مشغول نماز و عبادات ظاهریه شوی ، جزاییت چیزی جز همان جزای ستمکار نیست.<sup>۶۸</sup>

## ب. سخنان آن بزرگوارن :

### 1: نامه پنجاه و سه نهج البلاغه<sup>۶۹</sup>.

این نامه طولانی‌ترین و پرمحتواترین نامه‌های نهج‌البلاغه است که آیین‌کشورداری را از تمام جهات بررسی کرده و اصولی پایدار که هرگز کهنه نمی‌شود در آن ترسیم شده است. و به جهت اختصار فقط یک قسمت از این نامه را بیان می‌کنیم.

### تشکیل مجلس عام برای رسیدگی به کار مردم :

حضرت امیر علیه السلام در این بخش از نامه به مالک اشتر ، دستور تشکیل مجلسی عمومی برای رسیدگی به نیاز و خواسته‌های حاجتمندان و شیوه برخورد زمامدار با حاجتمندان را در این مجلس، می‌دهند ، که این فرمایشات برنامه سیاسی اسلام برای زمامداران در هر عصری در خصوص حاجتمندان می‌باشد .

وَاجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَتُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ؛ حَتَّى يَكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ، لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَأَيُّوْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَىِّ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ.

<sup>68</sup> لازم به ذکر است که عمل برای پذیرفته شدن باید دارای ویژگی‌هایی باشد . 1. به امر خدا باشد و 2. برای خدا باشد . کسی که جواب هل من ناصر ینصرنی امام حسین علیه السلام را ندهد و مشغول عبادت شود گر چه برای خدا هم به جا بیاورد اما چون به امر خدا نیست فایده ای ندارد . شهید آوینی می‌فرماید: کارتان را برای خدا نکنید؛ برای خدا کار کنید! تفاوتش فقط همین اندازه است که ممکن است حسین علیه السلام در کربلا باشد و من در حال کسب علم برای رضایت خدا ...

<sup>69</sup> مطالب نامه 53 ، از پیام امام و با کمی تغییرات و اضافات می‌باشد .

ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ، وَنَحِّ عَنْهُمْ الضِّيقَ وَالْأَنْفَ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطِ مَا أُعْطِيتَ هَنِيئاً، وَأَمْنَعُ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ.

"برای کسانی که به تو نیاز دارند وقتی مقرر کن که شخصاً (و چهره به چهره) به نیاز آنها رسیدگی کنی و مجلسی عمومی و همگانی برای آنها تشکیل ده (و در آنجا بنشین و مشکلات آنها را حل کن) در آن مجلس برای خدایی که تو را آفریده است تواضع کن و لشکریان و معاونان اعم از پاسداران و نیروی انتظامی را از آنها دور ساز تا هر کس بخواهد بتواند با صراحت و بدون ترس و لکنت زبان، سخن خود را با تو بگوید زیرا من بارها از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - این سخن را شنیدم که می‌فرمود: «امتی که در آن حق ضعیف از زورمند با صراحت گرفته نشود هرگز روی قداست و پاکی را نخواهد دید (و آرامش از آنها رخت بر می‌بندد). سپس خشونت و کندی و ناتوانی آنها را در سخن، تحمل کن و هرگونه محدودیت و تنگخویی و استکبار در برابر آنها را از خود دور ساز (تا بتوانند حرف دل خود را بگویند). خداوند با این کار، رحمت واسعه خود را بر تو گسترش خواهد داد و ثواب اطاعتش را برای تو قرار می‌دهد. آنچه می‌بخشی به گونه ای ببخش که گوارا (و بی‌منت باشد) و آن‌گاه که (به هر علت) از بخشش خودداری می‌کنی آن را با لطف و معذرت‌خواهی همراه ساز."

#### شرح و تفسیر

حضرت در نخستین دستور می‌فرماید:

«برای کسانی که به تو نیاز دارند وقتی مقرر کن که شخصاً (و چهره به چهره) به نیاز آنها رسیدگی کنی و مجلسی عمومی و همگانی برای آنها تشکیل ده (و در آنجا بنشین و مشکلات آنها را حل کن)»؛

(وَاجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عَاماً)



بعضی تصور کرده اند که این فصل دنباله فصل سابق در خود نامه و مربوط به محرومان و نیازمندان جامعه است در حالی که چنین نیست و ممکن است کسی کاسب یا تاجر یا کارمند اداره‌ای باشد و فرد زورمندی حقش را پایمال نموده باشد و نیاز به دادخواهی داشته باشد.

تعبیر به «ذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ» به جای «ذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْهُمْ» نیز دلیل بر عمومیت است و تعبیر به «گرفتن حق ضعیف از قوی» که ذیل این کلام آمده، دلیل دیگری بر عمومیت مفهوم این بخش است.

امام علیه السلام به دنبال این سخن می‌فرماید: دو نکته دیگر را نیز فراموش نکن:

نخست اینکه «در آن مجلس برای خدایی که تو را آفریده است تواضع کن»؛

(فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ ٧٠)

روشن است اگر زمامدار تواضع نکند و با ابهت و کبر و غرور در بالای مجلس بنشیند ضعیفان و نیازمندان جرأت نمی‌کنند که با صراحت مشکل خود را مطرح کنند.

دیگر اینکه «لشکریان و معاونات اعم از پاسداران و نیروی انتظامی را از آنها دور ساز تا هر کس بخواهد بتواند با صراحت و بدون ترس و لکنت زبان، سخن خود را با تو بگوید»؛

(وَتُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ ٧١ وَشُرَطِكَ ٧٢، حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمَهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ ٧٣)

<sup>70</sup> در بعضی از نسخه‌ها «رَفَعَكَ» (یعنی برتری داد) آمده است که تناسب بیشتری دارد.

<sup>71</sup> «أَحْرَاسٍ» جمع «حارس» و «حَرَسِيٌّ» به معنای نگهبان از ماده حراسه به معنای نگهبانی گرفته شده است.

<sup>72</sup> «شُرَطٌ» جمع «شُرْطَةٌ» به معنای پاسبان (نیروی محافظت شهر) است. ارباب لغت گفته‌اند که این واژه از «شَرَطٌ» بر وزن «شرف» به معنای علامت گرفته شده، زیرا این مأموران همیشه علامت‌هایی بر خود می‌نهند که شناخته شوند.

<sup>73</sup> «مُتَتَعِّعٍ» به شخصی که دارای لکنت زبان است گفته می‌شود. از ریشه «تَعْتَعَةٌ» به معنای لکنت زبان گرفته شده و در واقع شبیه به اسمای اصوات است.

بدیهی است اگر مأموران با لباس‌های رسمی اطراف مجلس را گرفته باشند چنان رعب و وحشتی به افراد دست می‌دهد که توان بیان حاجت خود را پیدا نمی‌کنند.

ممکن است گفته شود که حضور زمامدار بدون اعوان و انصار و پاسدار در چنین مجلسی خطرناک است؛ ولی می‌شود عده‌ای با لباس‌های عادی و معمولی در لا به لای جمعیت باشند تا اگر شخصی شرور قصد سوئی داشته باشد بتوانند جلوی او را بگیرند.

آن‌گاه امام علیه السلام برای این دستور مهم و اجتماعی دلیل روشنی از کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند و می‌فرماید: «زیرا من بارها از رسول خدا- که درود خدا بر ایشان و خاندان پاکش باد- این سخن را شنیدم که می‌فرمود: «امتی که در آن حق ضعیف از زورمند با صراحت گرفته نشود هرگز روی قداست و پاکی را نخواهد دید (و آرامش از آنها رخت بر می‌بندد)»؛

(فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَأَيُّوْحَدُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنْ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعَبٍ)

منظور از تقدس و پاکیزگی همان پاکیزه شدن از ظلم و جور و جنایت و هرج و مرج است، چرا که اگر ضعیفان جامعه پناهگاهی برای خود پیدا نکنند دست به دست هم می‌دهند و شورش‌ی به راه می‌اندازند که کنترل آن بسیار مشکل و گاه غیر ممکن است و تاریخ نشان می‌دهد که قیام ضعفای جامعه و شورش‌های فراگیر از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

بنابراین آنچه امام و همچنین پیامبر اکرم فرمودند افزون بر اینکه دستوری اخلاقی و انسانی و سبب پیشرفت دین و آیین است جنبه سیاسی هم دارد.

در حدیثی ابن مسعود نقل می‌کند:

«أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلٌ يُكَلِّمُهُ فَأَرْعَدَ فَقَالَ هَوْنٌ عَلَيْكَ فَلَسْتُ بِمَلِكٍ إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ كَانَتْ تَأْكُلُ الْقَدَّ؛

مردی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و در حالی که با پیامبر صحبت می کرد می لرزید. پیغمبر فرمود کار را بر خود آسان گیر (بیپوده نترس) من شاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذای بسیار ساده ای می خورد.<sup>۷۴</sup>

### حکایت و هدایت

حضرت امیر علیه السلام ابوالاسود دوئلی را در همان روز نخست که به منصب قضاوت گماشته بود بر کنار کرد. ابوالاسود چون فرمان عزل خود را دریافت کرد، حیران و سرگردان به محضر ایشان شتافت و گفت: ای امیرمومنان! علت عزل من چیست در صورتی که به خدا قسم! نه خیانت کرده ام و نه متهم به خیانت شده ام؟ امام علی علیه السلام فرمود: تو در ادعای خود صادقی و در انجام وظیفه، شرط امانت را رعایت کرده ای، لکن بازرسان به من اطلاع داده اند که چون دو طرف دعوا نزد تو به محاکمه می آیند تو بلندتر از ایشان سخن می گویی.<sup>۷۵</sup>

آن گاه امام علیه السلام در دستور دیگری می افزاید: «سپس خشونت و کندی و ناتوانی آنها را در سخن، تحمل کن و هرگونه محدودیت و تنگخویی و استکبار در برابر آنها را از خود دور ساز (تا بتوانند حرف دل خود را بگویند) خداوند با این کار، رحمت و وسعه خود را بر تو گسترش خواهد داد و ثواب اطاعتش را برای تو قرار می دهد»؛

(ثُمَّ اِحْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ<sup>۷۷</sup>، وَنَحِ<sup>۷۸</sup> عَنْهُمْ الضِّيقَ وَالْاَنْفَ<sup>۷۹</sup> يَبْسُطِ اللّٰهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ

اُكْنَفَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ)

<sup>74</sup> بحارالانوار، ج 16، ص 229.

<sup>75</sup> احقاق الحق، ج 8، ص 548 (به نقل از درسنامه نهج البلاغه، ج 3)

<sup>76</sup> «خُرْقُ» به معنای سخت گیری در برابر «رفق» که به معنای مدارا کردن است.

<sup>77</sup> «عی» (با کسر عین) به معنای کند زبانی است و «عی» بر وزن «حی» معنای وصفی دارد؛ یعنی کند زبان.

<sup>78</sup> «نح» فعل امر از باب تفعیل و از ریشه «تنحیه» به معنای دور کردن و زائل کردن گرفته شده است.

<sup>79</sup> «الأنف» یعنی خودداری از کاری بر اثر استکبار و خودبرتربینی است.

در نهایت می‌فرماید: «آنچه می‌بخشی به گونه‌ای ببخش که گوارا (و بی‌منت باشد) و آن‌گاه که (به هر علت) از بخشش خودداری می‌کنی آن را با لطف و معذرت‌خواهی همراه ساز؛»

(وَأَعْطِ مَا أُعْطِيتَ هَنِيئًا، وَامْنَعُ فِي إِجْمَالٍ<sup>۸۰</sup> وَإِعْذَارٍ<sup>۸۱</sup>)

قرآن مجید نیز در این زمینه دستور صریحی دارد گاه خداوند به پیامبرش خطاب می‌کند و می‌فرماید: «وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا»؛ و هر گاه از آنان [مستمندان] روی برتابی و انتظار رحمت (و نعمت) پرودگارت را داشته باشی (تا توانایی یابی و به آنها کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنان سخن بگو.<sup>۸۲</sup>

و در جای دیگر عموم مردم را مخاطب ساخته می‌فرماید: «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أذى»؛ گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان) و عفو (و گذشت از تندخویی آنها) از صدقه‌ای که آزاری به دنبال آن باشد بهتر است.<sup>۸۳</sup>

امام علیه السلام به این ترتیب تمام ظرافت‌های مربوط به چنان مجلسی را بیان فرموده و نکات روانی لازم را که سبب بهره‌گیری بهتر و بیشتر از چنین مجلسی می‌شود گفته است.

گرچه در دنیای امروز کمتر زمامداری دست به تشکیل چنین مجلسی می‌زند؛ ولی به یقین ارتباط مستقیم با مردم حاجتمند و به شکل چهره به چهره می‌تواند حلال بسیاری از مشکلات باشد و فواید زیر را در بر دارد:

1. مردم می‌توانند عقده‌های دل خود را در نزد زمامدار بگشایند.

<sup>80</sup> «اجمال» به معنای لطف و مدارا کردن است.

<sup>81</sup> «اعذار» به معنای معذرت‌خواهی نمودن است.

<sup>82</sup> اسراء، آیه 28.

<sup>83</sup> بقره، آیه 263.

2. این امر پیوند محبت را میان مردم و زمامدار محکم می‌کند.

3. کارمندان و دولتمردان از ترس اینکه در چنین مجلسی رازشان فاش شود از ظلم به رعایا و غصب حقوق آنان خودداری خواهند کرد.

4. بر پایی این مجلس، جامعه را از تشنجات و هرج و مرج های داخلی، مصون می‌دارد .

ممکن است گفته شود با توجه به فزونی جمعیت و سرعت و آسانی ارتباطها، هجوم مردم حاجتمند رشته کار را از دست زمامدار خواهد گرفت، چرا که ممکن است در یک کشور در زمان واحد دهها هزار یا صدها هزار از این قبیل افراد باشند ولی راه حل آن با دادن نوبت و در نظر گرفتن اولویت، و بهره‌گیری از مشاوران امین قابل حل است.

## 2: قسمتی از نامه 10 نهج البلاغه.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در نامه‌ای خطاب به معاویه فرمود:

شما کجا و سیاست و تدبیر امور رعیت کجا؟ شما کجا و ولایت پیدا کردن بر سرنوشت امت کجا؟ «متی کنتم یا معاویه ساسة الرعية وولاة أمر الأمة»؟

نکته اول : معلوم می‌شود آنچه که امویان داشتند سفاهت و دغل‌کاری بود، نه سیاست و رهبری؛ چون آن را در مسیر هدایت، اصلاح و ارشاد جامعه انسانی به کار نمی‌گرفتند.

نکته دوم: سیاست از آن اهلش می‌باشد ، و برترین مصداق آن، اهل بیت پیامبر - علیهم السلام - هستند .

## 3. زیارت جامعه کبیره .

" و ساسة العباد "؛ و سیاستمداران بندگان.

«ساسة» جمع سائس، اسم فاعل ساسَ يَسُوسُ از مصدر سیاست است<sup>84</sup>. همانطور که گفته شد، سیاست در لغت به معنای عهده دار شدن و تدبیر چیزی و به مصلحت آن اقدام کردن می‌آید. این معنای عام شامل تدبیر امور شخصی، تدبیر منزل و تدبیر امور اجتماعی می‌شود، ولی در اینجا به قرینه اضافه ساسة به «العباد» ظاهراً همان تدبیر اجتماع و اداره آن مراد است<sup>85</sup>.

در این عبارت نورانی، ائمه اطهار - علیهم السلام - به عنوان کسانی که تدبیر امور اجتماعی بندگان را بر عهده دارند، معرفی شده اند.

### سیره و سخنان علماء :

وقتی که به زندگی علماء رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که علماء سیاسی بودند. زمانی که نیاز به ورود این بزرگواران پیرامون مسائل اجتماعی یا حفظ کیان اسلام بوده، با گفتار و عملشان موضع می‌گرفتند و مردم و جامعه را چون ستاره‌های پر نور به سوی مصالحشان هدایت و راهنمایی می‌کردند.

می‌توان از تاریخ سیاسی علماء به حوادثی مانند حکم حرمت استعمال تنباکو و توتون، توسط میرزای شیرازی - رحمه الله علیه - برای مانع شدن از نفوذ استعمار انگلیس، جنبش عدالتخانه توسط علماء بویژه علماء تهران در اعتراض به اقدامات عین الدوله - صدر اعظم - و حمله مأموران حکومتی به تهران، نقش علماء در انقلاب مشروطه

<sup>84</sup> ساسة جمع مکسر و بر وزن فَعَلَّة می‌باشد.

فَعَلَّةٌ يُجْمَعُ بِهِ «فاعل» إِنْ كَانَ وَصْفًا صَحِيحَ اللَّامِ لِمَذَكَّرٍ عَاقِلٍ، نَحْوُ: كَافِرٌ، كَفْرَةٌ، قَاتِلٌ، قَتْلَةٌ، بَارٌّ، بَرْرَةٌ، ظَالِمٌ، ظَلَمَةٌ، طَالِبٌ، طَلْبَةٌ، وَارِثٌ، وَرَثَةٌ وَ...؛ بِخِلَافِ مَا اعْتَلَّتْ لَامُهُ مِنْ نَحْوِ: دَاعٍ وَرَامٍ، أَوْ كَانَ مَوْصُوفًا كَوَادٍ وَعَادٍ، أَوْ كَانَ صِفَةً لِمَوْنَّثٍ كَحَامِلٍ وَطَالِقٍ، أَوْ صِفَةً لغير عَاقِلٍ كصَاهِلٍ. وَ لِيُذَكَّرَ أَنْ عَيْنَ «فَعَلَّةً» فِي الْمَعْتَلِّ الْعَيْنُ تُعَلُّ نَحْوُ: سَائِدٌ (بمعنى سَيِّد) - سَوْدَةٌ - سَادَةٌ؛ قَائِلٌ - قَوْلَةٌ - قَائِلَةٌ. (صرف ساده، ص 271).

<sup>85</sup> ادب فنای مقربان ج 1، ص 246.

برای تأسیس عدالتخانه و اجرای احکام اسلام، و همچنین اعلان جهاد علمای نجف<sup>۸۶</sup> در برابر متفقین در جنگ جهانی اول و ... و در تاریخ معاصر ما، قیام امام خمینی - رحمه الله علیه - بر علیه رژیم ظالم شاهنشاهی اشاره کرد.

این ها همه گویای اوج سیاسی بودن علمای اسلام می باشد.

سخنانی از امام بزرگوار:

« من از کسانی نیستم که فکر کنم راه زندگی اسلامی من منحصر به عبادت در مسجد است؛ اگر احساس کنم قدرت های استکباری منافع ملت اسلام را مورد تعرض قرار دادند، از خانه بیرون می آیم و داد خواهم زد. من به تمام دنیا با قاطعیت اعلام می کنم که اگر جهان خوران بخواهند در مقابل دین ما بایستند، ما در مقابل همه دنیای آنان خواهیم ایستاد، و در این راه یا همه آزاد می شویم و یا به آزادی بزرگ تری که شهادت است می رسیم.»<sup>۸۷</sup>

من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح در دست بگیرم، من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم.»<sup>۸۸</sup>

«شما ببینید پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - کدام روزش از مسائل سیاسی خارج بود؟ آن حضرت دولت تشکیل می داد، با اشخاصی که به ضد اسلام، و ستمگر بر مردم بودند، با آنها مبارزه و جنگ می کرد»<sup>۸۹</sup>.

<sup>86</sup> نظیر آیت الله سید محمد کاظم یزدی مرجع تقلید شیعیان و آیات عظام سید محمدسعید حنبوی، شیخ الشریعة اصفهانی، سید

مصطفی کاشانی، سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ محمدحسین کاشف الغطاء و شیخ مهدی خالصی.

<sup>87</sup> صحیفه امام، ج 20، ص 118 ( به نقل از کتاب چهل عارف وارسته ).

<sup>88</sup> صحیفه امام، ج 1، ص 65 ( به نقل از کتاب چهل عارف وارسته ).

<sup>89</sup> صحیفه نور، ج 13، ص 432 ( به نقل از کتاب چهل عارف وارسته ).

« از یک دوره کتاب حدیث، که حدود پنجاه کتاب<sup>90</sup> است و همه احکام اسلام را در بر دارد، سه - چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است، مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است؛ بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، و سیاست و تدبیر جامعه است<sup>91</sup> .

و امام بزرگوار، مصداق واقعی آیه " **وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ** " <sup>92</sup> بودند، تمام زندگی شان را در دعوت به خدا و مبارزه با طاغوت گذراندند و علاوه بر سخن معروف مرحوم مدرس که فرمودند: سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست ، فرمودند طریقت و حقیقت ما هم همان سیاست است و این بدان معناست که امام ، تمام زندگی خود را حتی مسائل فردی را، در مبارزه با طاغوت انجام می دادند .

### نتیجه

با توجه به آنچه که از آیات روایات و سیره علماء بیان کردیم ، جواب پرسش مقاله روشن می شود.

اما رابطه تساوی بین دین و سیاست نمی باشد، چرا که بعضی از مسائل دینی مانند مسائل فردی، سیاسی نمی باشند .

اما رابطه عموم و خصوص من وجه هم نمی تواند باشد، چرا که نمی توان گفت بعضی سیاست ها مانند سیاست های شیطانی، دینی نیستند؛ چون در معنای سیاست مصلحت و هدایت می باشد و سیاست های شیطانی سیاست نیست، بلکه حُقه و نیرنگ و فریب می باشد و اگر سیاست گفته می شود مسامحه می باشد .

---

<sup>90</sup> «کتاب» در اصطلاح اهل فقه و حدیث به ابوابی گفته می شود که در آنها احادیث مربوط به یک موضوع جمع آوری شده، یا احکام خاص یک موضوع مورد بحث قرار گرفته است. مانند «کتاب التوحید»، «کتاب الایمان و الکفر»، «کتاب الصلاة» و مانند آن . فی المثل دوره کافی - در حدیث - شامل 35 کتاب است و یا شرائع الاسلام - در فقه - بیش از پنجاه کتاب دارد .

<sup>91</sup> ولایت فقیه، ص 6.

<sup>92</sup> نحل، آیه 36.



اما رابطه نباید هم نمی تواند باشد، چرا که مسائلی در دین داریم که سیاسی می باشد مانند آنچه که از آیات و روایات بیان کردیم.

لذا رابطه ای که برقرار است، عموم و خصوص مطلق می باشد. یعنی بخش از دین - و آن هم بخش اعظمی از دین - را مسائل سیاسی فرا گرفته است. و تمام مسائل سیاسی، دینی می باشند لکن تمام مسائل دینی، سیاسی نمی باشند؛ مانند مسائل فردی.

### تفکری باطل

اما آنانکه شعار جدایی دین از سیاست را سر می دهند، چطور این نغمه ناموزون با عهدنامه مالک اشتر نخعی که حقاً اصول سیاسی اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - و علوی - علیه السلام - است قابل جمع است؟ چطور می توان اقدامات سیاسی رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - را از جمله اقدام برای تشکیل حکومت اسلامی در اولین فرصت ممکن پس از هجرت و تلاش امیرالمؤمنین - علیه السلام - برای تصدی امر خلافت پس از شهادت آن حضرت را دید و تصویر صحیحی از اسلام منهای سیاست ارائه داد؟

چطور می توان موضع گیری های امیرالمؤمنین و امام مجتبی - علیهما السلام - در مقابل معاویه ملعون و موضع گیری امام حسین - علیه السلام - در مقابل معاویه و فرزند سگبازش یزید و نیز موضع گیری سایر ائمه - علیهم السلام - در مقابل سلاطین و حکام جور را شاهد بود و شعار جدایی دین از سیاست را همراه با شعار پیروی از آن ذوات مقدس سر داد؟

چطور می توان کلام امام هادی - علیه السلام - را که ائمه "ساسة العباد" هستند را در جامعه کبیره خواند و دین را از سیاست جدا دانست؟

## اما دو نکته :

**نکته اول:** کسانی که معتقد به جدایی دین از سیاست هستند، لاجرم باید به عبادات مثل نماز و روزه و ... معتقد باشند. یکی از امور عبادیه ناخن گرفتن است. اسلام به اصل ناخن گرفتن سفارش می کند<sup>۹۳</sup> و چگونگی<sup>۹۴</sup> و روز<sup>۹۵</sup> و دعای<sup>۹۶</sup> هنگام ناخن گرفتن و تکلیف ناخن ها را بعد از گرفته شدن<sup>۹۷</sup> تعیین می کند.

اسلام برای ناخن گرفتن که از مسائل جزئی اسلام است و انسان هفته ای، یکبار یا دو هفته ای، یکبار نیاز به ناخن گرفتن پیدا می کند، برنامه ای جامع ارائه داده است. حال می شود برای اصلی ترین و مهمترین مسائل انسان مانند حفظ کیان اسلام، طریقه رابطه با مسلمین و غیر مسلمین از پایین ترین سطح ارتباط تا بالاترین سطح آن، اقتصاد از پایین ترین سطح آن تا بالاترین سطح و ...، که نیاز هر روز و بلکه هر لحظه او می باشد برنامه ارائه نداده باشد؟!

<sup>93</sup> وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّمَا قَصُّوا الْأَظْفَارَ لِأَنَّهَا مَقِيلُ الشَّيْطَانِ وَ مِنْهُ يَكُونُ النَّسِيَانُ. ( وسائل الشيعة، ج 2، ص 132).

<sup>94</sup> هنگام گرفتن ناخن از انگشت کوچک دست چپ شرع کنید و به انگشت کوچک دست راست پایان دهید و در گرفتن ناخن پاها این گونه عمل کنید. (اخلاق اسلامی)

<sup>95</sup> وَ رَوَى هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ يُؤْمِنُ مِنَ الْجُدَامِ وَ الْجُنُونِ وَ الْبَرَصِ وَ الْعَمَى فَإِنْ لَمْ تَحْتَجَّ فَحَكَهَا حَكًّا. (من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 126 به نقل از مفاتیح الحیاء).

<sup>96</sup> عَنْهُ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي حَفْصِ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحَضِيْبِ الرَّبِيعِ بْنِ بَكْرِ الْأَزْدِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَخَذَ مِنْ أَظْفَارِهِ وَ شَارِبِهِ كُلِّ جُمُعَةٍ وَ قَالَ حِينَ يَأْخُذُ- بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى سُنَّةِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص لَمْ يَسْقُطْ مِنْهُ قَلَامَةٌ وَ لَا جُرْزَةٌ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا عِتْقَ نَسَمَةٍ وَ لَا يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضَةً الَّتِي يَمُوتُ فِيهَا. (الكافي (ط - الإسلامية) ج 6، ص 491).

<sup>97</sup> دفن کردن مو و ناخن از سنت است. (الآداب الدینیة، ص 248 به نقل از اخلاق اسلامی).

لذا کسانی که معتقد به عبادات اسلام هستند، لاجرم باید بگویند که اسلام باید برنامه برای نیازهای اصلی انسان ارائه کرده باشد. و اگر این را قائل نشوند علاوه بر اینکه پشت پا به حرف عقل زده اند، هتک حرمت نسبت به دین اسلام هم انجام دادند! چون به هر بشری این مسأله را بگویی که دینی هست که در رابطه با مسائل جزئی و فرعی برنامه دارد اما در رابطه با مسائل عمومی و اصلی برنامه ندارد، خنده اش می گیرد و دنبال آن می گوید، این اصلاً دین نیست یا اگر هم هست، دین جامع و کاملی نیست.

و به عقیده بنده، گزاره "اسلام سیاست دارد" از قضایای بدیهیه اولیه است یعنی اگر شخصی آشنایی با قرآن و روایات داشته باشد، به محض تصور طرفین (موضوع و محمول) و توجه به نسبت بینهما، آن را تصدیق خواهد کرد.

**نکته دوم:** در عالم خارج و نفس الامر نمی توان عالم و عابد و متعبّد به عبادات شرعیه بود اما سیاسی نبود، گرچه در عالم ذهن این اعتقاد امکان دارد اما در عالم خارج امکان ندارد، چرا که دشمنان اسلام، مخالف مسلمین نیستند!<sup>98</sup> بلکه مخالف و دشمن با اسلام ناب محمدی هستند، یعنی اگر فرد متعبّد به عبادات شرعیه باشد، دشمن نمی گذارد که این عبادات تداوم پیدا کند، بالاخص عباداتی مانند چادر به سر کردن، عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام، پیاده روی اربعین و ...، که در ذات آنها سیاست نهفته است گرچه امر عبادی است.

او نمی خواهد زن مسلمان چادر به سر کند، او نمی خواهد تو برای امام حسین عزاداری کنی، او نمی خواهد تو در پیاده روی اربعین شرکت کنی و او نمی خواهد تو حتی نماز بخوانی، چون این امور بر هم زننده تمدن غرب و مخالف با منافع دشمن است، لذا برای اینکه متعبّد به این عبادات باشی و آن ها را حفظ کنی و به آن تداوم بدهی، باید با دشمن، دشمنی کنی، باید با آنها وارد جنگ شوی و در یک کلام باید سیاسی باشی. بنابراین گرچه در عالم ذهن می شود سیاست را از دین جدا کرد اما در عالم خارج این امر امکان ندارد چون اسلام همیشه دشمن دارد و دشمنان در پی حذف اسلام هستند.

<sup>98</sup> مانند مسلمانی که فقط زبانی مسلمان است و متدین به دین اسلام نمی باشد.

"يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ" <sup>99</sup>

" يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَهُ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ " <sup>101</sup>

" يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ " <sup>102 103</sup>

<sup>99</sup> ممتحنه، آیه 8 .

<sup>100</sup> کلمه " یابی " از ماده " ابا " به معنی شدت امتناع و جلوگیری کردن از چیزی است و این تعبیر اراده و مشیت حتمی پروردگار را برای تکمیل و پیشرفت آئین اسلام به ثبوت می‌رساند و مایه دلگرمی و امیدواری همه مسلمانان نسبت به آینده این آئین است، اگر مسلمانان، مسلمان واقعی باشند. (تفسیر نمونه، ج 7، ص 369)

<sup>101</sup> توبه، آیه 32: آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند هر چند کافران کراهت داشته باشند

<sup>102</sup> صف، آیه 8: آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می‌کند هر چند کافران خوش نداشته باشند!

<sup>103</sup> مسئله خاموش کردن نور خدا در دو مورد از قرآن آمده یکی آیه فوق و دیگری این آیه و در هر دو مورد به عنوان انتقاد از تلاشهای دشمنان اسلام ذکر شده ولی در میان این دو آیه مختصر تفاوتی در تعبیر دیده می‌شود، در یکی " يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا " ذکر شده در دیگری يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا " آمده است و مسلماً این تفاوت در تعبیر، اشاره به نکته‌ای است.

" راغب " در مفردات در توضیح تفاوت این دو تعبیر می‌گوید: آیه نخست اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است ولی در آیه دوم اشاره به خاموش کردن توأم با توسل به مقدمات و اسباب است. یعنی خواه آنها بدون استفاده از مقدمات و خواه با توسل به اسباب مختلف برای خاموش کردن نور حق بپاخیزند، با شکست روبرو خواهند شد. (تفسیر نمونه، ج 7، ص 369)

خداوند متعال در این آیات آنچه را که دشمنان با آن دشمن هستند را بیان می کند ، در آیه ابتدایی می فرماید دشمنی دشمنان به خاطر ایمان شما به خدا می باشد و در آیه دوم و سوم می فرماید دشمنی آنها با نور خدا می باشد و ختم کلام، دشمن، با اسلام ناب ، دشمن می باشد .

لکن خداوند مژده می دهد که پیروز این میدان، حقیقت خواهد بود هر چند دشمنان از این امر کراهت داشته باشند.

" هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ " ۱۰۴

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آن کس پف کند ریشش بسوزد

### شعار جدایی دین از سیاست، دسیسه آجانب

حضرت امام :

شما آقایان، که نسل جوان هستید و انشاءالله برای آینده اسلام مفید خواهید بود، لازم است در تعقیب مطالب مختصری که بنده عرض می کنم در طول حیات خود در معرفی نظامات و قوانین اسلام جدیت کنید. به هر صورتی که که مفیدتر تشخیص می دهید، کتباً، شفاهاً، مردم را آگاه کنید که اسلام از ابتدای نهضت خود چه گرفتاری هایی داشته، و هم اکنون چه دشمنان و مصایبی دارد. نگذارید حقیقت و ماهیت اسلام مخفی بماند، و تصور شود که اسلام مانند مسیحیت اسمی - و نه حقیقی - چند دستور درباره رابطه بین حق و خلق است و «مسجد» فرقی با «کلیسا» ندارد.

<sup>104</sup> توبه، آیه 33 و صف آیه 9 : او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر

آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش به سر می بردند و آمریکا سرزمین سرخ پوستان نیمه وحشی بود، دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند، و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود؛ خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه اش منعقد شود، تا پس از آن که به گور می رود، قانون وضع کرده است. همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است. کتاب های قطوری که از دیر زمان در زمینه های مختلف حقوقی تدوین شده، از احکام قضا و «معاملات» و «حدود» و «قصاص» گرفته تا روابط بین ملت ها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین الملل عمومی و خصوصی، شمه ای از احکام و نظامات اسلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد.

دست های اجانب برای اینکه مسلمین و روشنفکران مسلمان را، که نسل جوان ما باشند، از اسلام منحرف کنند، وسوسه کرده اند که اسلام چیزی ندارد؛ اسلام پاره ای احکام حیض و نفس است! آخوندها باید حیض و نفاس بخوانند!

حق هم همین است! آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان بینی اسلام نیستند، و عمده وقتشان را صرف کاری می کنند که آنها می گویند و سایر کتاب های اسلام را فراموش کرده اند، باید مورد چنین اشکالات و حملاتی قرار بگیرند.<sup>۱۰۵</sup>

و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین

منابع :

\*قرآن کریم .

\*صحیفه سجادیه.

\*طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، 20جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ: 5، 1374 ه.ش.

\*مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، 28جلد، دارالکتب الإسلامیة، تهران، چاپ: 10، 1371 ه.ش.

\*قرائتی، محسن، تفسیر نور، 10جلد، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، تهران، چاپ: 1، 1388 ه.ش.

\*پیام امام امیر المومنین علیه السلام، آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی دام ظلّه، تهیه و تنظیم جمعی از فضلاء، 15جلد، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1386 ه.ش، چاپ اول.

\*درسنامه نهج البلاغه، ج3، نامه ها 1، گروه تدوین متون درسی آموزش ترجمه و مفاهیم نهج البلاغه.

\*کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامیة) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق.

\* مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، چاپ: دوم، 1403 ق.

\* شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم، چاپ: اول، 1409 ق.

\*آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین، شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، تهران، چاپ: چهارم، 1366ش.

\*تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، چاپ: اول، 1366ش.

\* آیت الله جوادی آملی، ادب فنای مقربان.

\* آیت الله جوادی آملی، مفاتیح الحیاء.

\*محمود اکبری، اخلاق اسلامی 1.

\* حضرت آقا، انسان 250 ساله (حلقه سوم).

- \*پیشوایی، مهدی، تاریخ اسلام ( از جاهلیت تا رحلت پیامبر اسلام )، چاپ سی و دوم ، تابستان 1396.
- \*طاهایی، فاطمه، سیری در خطبه فدک، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ چهارم .
- \*دکتر موسی نجفی، دکتر موسی فقیه حقانی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ هفدهم، 1400.
- \*امام خمینی ، ولایت فقیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه ، چاپ سی ام، 1396.
- \*رضوانی، جابر، چهل عارف وارسته، دو جلد، نگاه آشنا، چاپ دوم، 1394.
- \*طباطبایی، سید محمدرضا، صرف ساده ، انتشارات دارالعلم ، چاپ نود و دوم، تابستان 1396 .
- \* کتب لغت ( مفردات راغب، لسان العرب، المصباح المنیر، مجمع البحرین، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، تاج العروس، فرهنگ ابجدی )